

# گونه‌شناسی قدرت نرم ایالات متحده با تأکید بر مؤلفه استثنائگرایی امریکایی

علیرضا رضاخواه،<sup>1</sup> علیرضا آقا حسینی<sup>2</sup>

## چکیده

بررسی تاریخی کاربرد قدرت نرم در دستگاه دیپلماسی امریکا به‌عنوان یکی از ابزارهای پیشبرد سیاست خارجی نشان می‌دهد، این کشور از الگوهای متفاوتی برای بهینه‌سازی دستاوردهای خود در این رابطه بهره می‌گیرد. مقاله پیش رو می‌کوشد با بررسی «استثنائگرایی امریکایی» به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه شکل‌دهنده به هویت سیاسی امریکا، به گونه‌شناسی قدرت نرم در این کشور بپردازد. در این پژوهش از الگوی تحلیلی والتر راسل مید در تبیین سنت‌های سیاسی امریکا، نظریه قدرت نرم جوزف نای و چهارچوب نظری سازه‌انگاری به‌ویژه نظریه‌های الکساندر ونت در زمینه هویت استفاده شده است.

واژگان کلیدی: استثنائگرایی امریکایی، هویت ملی، مداخله‌گرایی، انزوگرایی، سازه‌انگاری.

1. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه اصفهان / arezakhah@gmail.com (نویسنده مسئول)

2. دانشیار دانشگاه اصفهان / a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

## 1. مقدمه

چنانچه نگاهی تاریخی به کاربرد قدرت نرم در دستگاه دیپلماسی امریکا داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که ایالات متحده از الگوهای متفاوتی برای بهینه‌سازی دستاوردهای خود در این زمینه بهره می‌گیرد. به بیان دیگر با وجود اینکه چهارچوب‌های نظری ارائه‌شده در رابطه با ماهیت، چیستی و چگونگی عملکرد قدرت نرم یکسان است، روند تحولات سیاسی در ایالات متحده بیانگر این حقیقت است که این کشور هژمون در هر دوره از تاریخ سیاسی خود با توجه به فضای بین‌الملل، الگوی متفاوتی از قدرت نرم را به خدمت می‌گیرد. این تغییرات با روی کارآمدن دونالد ترامپ رییس‌جمهور جنجالی امریکا بیش از هر زمان دیگری قابل توجه است. سیاست‌های اخیر وی به‌ویژه محدودیت‌های اعمالی در موضوع مهاجرت مانند فرمان اجرایی برای ممنوعیت ورود مسافران کشورهای مسلمان به امریکا و یا سیاست اعلامی دیوارکشیدن در مرز امریکا و مکزیک، همچنین رویکردهای کاخ سفید در حوزه مسائل محیط زیستی مانند خروج یکجانبه از توافق‌نامه آب‌وهوایی پاریس و یا تأکید بر اولویت منافع امریکا بر مسائل حقوق بشری که ذیل شعار «اول امریکا» دنبال می‌شود، همه و همه سبب شده تا این روزها بسیاری از افول یا حتی زوال قدرت نرم امریکا سخن بگویند.

مقاله پیش رو می‌کوشد با بررسی «استثناگرایی امریکایی» به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه شکل‌دهنده به هویت سیاسی امریکا، به تیپولوژی یا گونه‌شناسی قدرت نرم در این کشور بپردازد. پرسش اصلی که این پژوهش تلاش می‌کند به آن پاسخ دهد این است که براساس تجربه تاریخی و تبیین‌های نظری از قدرت و سیاست خارجی و ویژگی استثناگرایی امریکایی، چند گونه از قدرت نرم به‌کار بسته‌شده در سیاست امریکا قابل‌شناسایی است؟ برای پاسخ به این پرسش تلاش شده است تا از الگوی تحلیلی والتر راسل مید در تبیین سنت‌های سیاسی امریکا، نظریه قدرت نرم جوزف نای و همچنین چهارچوب نظری سازه‌انگاری به‌ویژه نظریه‌های الکساندر ونت در زمینه هویت استفاده شود.

فرضیه تحقیق پیش رو این است که براساس تجربه تاریخی و تبیین‌های نظری از قدرت و سیاست خارجی و ویژگی استثناگرایی امریکایی، چهار گونه یا الگوی متفاوت برای قدرت نرم امریکا قابل‌شناسایی است. برداشت انزواگرا از استثناگرایی معمولاً به شکل‌گیری دو سنت جکسونی

و جفرسونی می‌انجامد که دستاورد آن الگوی قدرت نرم سرمشق‌گرای ارزش‌محور یا منفعت‌محور است؛ با این تفاوت که نگاه دولت به قدرت نرم در سنت جکسونی نگاهی حداقلی و در سنت جفرسونی نگاهی حداکثری است. تجربه تاریخی و تبیین‌های نظری از قدرت و سیاست خارجی در امریکا بیانگر این است که قدرت نرم در سنت جکسونی از الگوی سرمشق‌گرای منفعت‌محور و در سنت جفرسونی از الگوی سرمشق‌گرای ارزش‌محور پیروی می‌کند.

ازسوی‌دیگر برداشت بین‌الملل‌گرا از استثنانگرایی امریکایی به شکل‌گیری دو سنت ویلسونی و همیلتونی می‌انجامد که نوعی الگوی قدرت نرم رسالت‌گرای منفعت‌محور یا ارزش‌محور را نتیجه می‌دهد؛ با این تمایز که سنت همیلتونی در بهره‌گیری از قدرت نرم همچون سنت جکسونی، ناکام و در مقابل سنت ویلسونی نگاهی ایدئال‌گرایانه به استفاده از این قدرت دارد؛ ازاین‌رو قدرت نرم در سنت ویلسونی از الگوی رسالت‌گرای ارزش‌محور و در سنت همیلتونی از الگوی رسالت‌گرای منفعت‌محور پیروی می‌کند.

ساختار مقاله پیش رو متشکل از سه سرفصل مجزا و یک نتیجه‌گیری است. در سرفصل اول که از دو بخش تشکیل شده است، ابتدا مروری بر ادبیات تولیدشده در حوزه قدرت نرم امریکا صورت گرفته و سپس مبانی نظری تحقیق شامل مفهوم هویت در نظریه سازه‌نگاری به‌ویژه آرای الکساندر ونت و تئوری قدرت نرم جوزف نای مورد بررسی قرار می‌گیرد. در سرفصل دوم، متغیرهای سه‌گانه مؤثر در شکل‌دهی هویت سیاسی امریکا از جمله «استثنانگرایی امریکایی»، «ترجیحات استراتژیک» و «سنت‌های سیاسی امریکایی» بررسی شده و سپس در سرفصل سوم به تیپولوژی قدرت نرم امریکا پرداخته شده است.

## 2. پیشینه تحقیق

مهم‌ترین آثار منتشرشده در رابطه با قدرت نرم در امریکا توسط جوزف نای نگاشته شده است (Nye, 1990; 2002; 2004; 2005; 2006; 2008, 2011)؛ باین‌حال وی در بیشتر آثار خود به خاستگاه‌ها و منابع قدرت نرم (Nye, 2004; 1990)، برتری ایالات متحده در دسترسی به این منابع (Nye, 2002)، ناتوانی رقیبان در رقابت با ایالات متحده در حوزه قدرت نرم (Nye, 2005) و آینده قدرت و رهبری امریکا با تأکید بر مؤلفه قدرت نرم (Nye, 2008) پرداخته است. آثار منتشرشده در

زبان فارسی نیز بیشتر بسط مفهومی همین سرفصل‌ها بوده است، همچون تبیین نقش قدرت نرم در سیاست خارجی امریکا (طباطبایی و سیفی، 1391؛ کیوان‌حسینی، 1383؛ سعیدی، 1389؛ ریسی دزکی و درخشنده، 1394)، منبع‌شناسی قدرت نرم امریکا (دهقانی فیروزآبادی، 1390؛ رفیع و قربی، 1389) و گاه نگاه انتقادی به نظریه‌های جوزف نای (دلیرپور، 1391). برای نمونه در مقاله «افول قدرت نرم امریکا؛ شاخص‌ها و مؤلفه‌ها» نویسندگان معتقدند: «در چند سال گذشته و با توجه به ناپایداری وضعیت اقتصادی در جهان و به دنبال آن مواجهه امریکا با کسری بودجه و بدهی خارجی و همچنین ظهور اعتراض‌های مردمی در این کشور به شرایط نابرابر اقتصادی حاکم بر جامعه امریکا، اعمال سیاست خارجی یکجانبه‌گرایانه در جریان جنگ‌های عراق و افغانستان و نیز مداخله‌گری در بحران‌های خاورمیانه موجب شده است تا برخی از نظریه‌پردازان، قدرت امریکا را در حوزه نرم به چالش کشیده و زمینه‌های افول آن را تبیین کنند» (آدمی و قرشی، 1394).

در مثالی دیگر، نویسندگان مقاله «قدرت نرم و راهبرد هژمونیک‌گرایی امریکا» می‌کوشند با توجه به نقش‌آفرینی قدرت نرم امریکا، با تمرکز بر دو عنصر قدرت نرم (فناوری و فرهنگ)، اثرگذاری این شکل از قدرت را در جهت پایداری سیستم هژمونیک مورد بررسی قرار دهند (کتابی، یزدانی و رضایی، 1391). باین حال هیچ‌کدام از مطالعات انجام‌شده در حوزه قدرت نرم امریکا تاکنون به گونه‌شناسی الگوهای این قدرت با توجه به مؤلفه استثنائگرایی امریکایی نپرداخته‌اند. از این منظر پژوهش حاضر، نوین و دارای نوآوری است که اتخاذ چهارچوب نظری مناسبی برای انجام آن ضرورت دارد.

### 3. تعریف مفاهیم

از لوازم ورود ساختارمند به هر موضوع، تبیین و تعریف مفاهیم بنیادین مورد استفاده در بحث است. با عنایت به این مهم، در گام نخست به تعریف مفاهیم کلیدی می‌پردازیم.

#### 3-1. گونه‌شناسی

در دایره‌المعارف علوم اجتماعی، در تعریف گونه‌شناسی آمده است: «گونه‌شناسی، به معنای تقسیم‌بندی و تنظیم داده‌ها است، با توجه به مشخصات آن‌ها و بر پایه معیار یا معیارهای خاص. این معیارها می‌توانند عینی، ساده، و غیرمتعدد باشند» (ساروخانی، 1370: 826). نیک‌گهر نیز در تعریف سنخ اجتماعی می‌نویسد: «وجود ویژگی‌های مشترک میان افراد، ملاک اصلی تعریف سنخ اجتماعی

است. سنخ‌شناسی یا نوع‌شناسی، از فرایندهای ذهنی مشترک میان انسان‌هاست. مبنای هر علمی بر سنخ‌شناسی استوار است، زیرا به کمک آن می‌توان صفات و رفتار مشترک چیزهای مشابه را فهمید» (نیک‌گهر، 1369: 82). ساروخانی در منبع دیگری، خطوط و ویژگی‌های اصلی گونه‌شناسی را چنین برمی‌شمارد: (1) سازندگی: هرگونه‌شناسی‌ای، بُعد سازنده‌ای دارد، یعنی واقعیت را از دید خاصی بازسازی می‌کند و در جریان آن، انواعی آفریده می‌شود؛ (2) تعبیه فضاهای خاص: در درون هر گونه، فضای خاصی پدید می‌آید که در آن، اعضای خاص جا می‌گیرند و اصل در این فضا تشابه است؛ (3) جداسازی؛ (4) تقلیل: در تقلیل به دووجهی‌سازی واقعیت پرداخته می‌شود؛ (5) تبلور و کمی‌سازی؛ (6) اتکا به واقعیت ذاتی و تجربی (ساروخانی، 1380: 258-226).

### 2-3. قدرت نرم

قدرت نرم یکی از اثربخش‌ترین انواع قدرت است (Chitty, 2016: 10) و عبارت است از توانایی کسب مطلوب از طریق جاذبه نه از طریق اجبار و تطمیع (نای، 1387: 24). قدرت نرم توجه به ابعادی از قدرت است که ضمن برخورداری از ماهیتی غیرخشن و نامحسوس، ناظر بر فاکتورهایی چون فرهنگ، هویت، مذهب و غیره بوده و از ابزارهایی چون رسانه، هنر، ادبیات، علم و غیره برخوردار است. حوزه نفوذ و عملیاتی قدرت نرم اصولاً قلوب، اذهان، اعتقادات، باورها و اندیشه‌های جامعه هدف است.

### 3-3. گونه‌شناسی قدرت نرم

گونه‌شناسی قدرت نرم را می‌توان بررسی و رصد عوامل مؤثر در تغییر منابع اولیه قدرت نرم یک کشور و تبیین الگوهای متفاوت حاصل از این تغییرات دانست. از نظر نای، منابع اولیه قدرت نرم هر کشور عبارتند از: فرهنگ، بخش‌هایی که برای دیگران جذاب است؛ ایدئولوژی یا ارزش‌های سیاسی، زمانی که با افکار عمومی داخل و خارج منطبق باشد؛ نهادهای بین‌المللی، زمانی که بتواند هنجارهای مطلوب بین‌المللی ایجاد کند و سیاست خارجی، زمانی که مشروع و اخلاقی انگاشته شوند (Nye, 2002). از همین رو می‌توان استدلال کرد، عواملی که سبب تغییر فرهنگ، ایدئولوژی و هویت سیاسی یک کشور می‌شود، باعث ایجاد گونه‌های مختلفی از قدرت نرم در یک کشور خواهد شد.

### 3-3. قدرت نرم ایالات متحده آمریکا

قدرت نرم آمریکا توانایی این کشور در پیشبرد اهداف سیاست خارجی و منافع ملی از طریق ایجاد خودآگاهی کاذب در کشورهای دیگر است؛ به گونه‌ای که کشورهای هدف، ارجحیت‌ها، خواسته‌ها، انتظارات و منافع را پیش بگیرند که مطلوب و همسو با منافع آمریکا باشد. برای گونه‌شناسی این قدرت، سه مؤلفه «استثناگرایی آمریکایی»، «سنت‌های سیاسی» و «اولویت‌های استراتژیک» که بر فرهنگ، هویت و ایدئولوژی سیاسی آمریکا به‌عنوان منابع اولیه قدرت نرم این کشور تأثیرگذارند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. طبیعی است تغییر در منابع اولیه قدرت نرم به شکل‌گیری الگوهای متمایز قدرت نرم می‌انجامد.

### 3-5. استثناگرایی

«استثناگرایی» یا «خودمستثنی‌پنداری» به‌عنوان مؤلفه‌ای هویتی یا خصیصه‌ای ملی، درک و دریافتی است که یک کشور، جامعه، سازمان یا جنبش از متفاوت بودن، ویژه بودن، تافته جدا بافته بودن یا برتری خود نسبت به دیگری دارد. به بیان دیگر استثنابودن، به در نظر گرفتن ظرفیت‌های ممتاز و برتر در فرد، ملت یا یک قلمروی جغرافیایی در مقایسه با دیگران اشاره دارد و می‌تواند به برتری یک ایده، اثر تمدنی، نظام سیاسی یا مدل مدیریتی و شهرسازی ارتباط یابد؛ از همین رو در ادبیات سیاسی جهان، استثناگرایی به رفتار یا نگرش یک کشور، نهاد یا ناحیه جغرافیایی گفته می‌شود که بر مبنای آن، نهاد استثنانگرا خود را برتر و متفاوت از دیگران می‌بیند و برای خود حقوق ویژه‌ای قائل است (عاملی، 1395: 532).

### 4. نظریه و روش

برای دستیابی به چهارچوب نظری مناسب برای بررسی الگوهای قدرت نرم ایالات متحده، علاوه بر بهره‌گیری از چهارچوب نظری سازه‌نگاری و نظریه‌های الکساندر ونت، به منظور نشان دادن نقش هویت و فرهنگ در کنش و رفتار سیاسی کارگزاران یک نظام سیاسی، از نظریه‌های جوزف نای نیز به‌عنوان مبنای نظری تحلیل قدرت نرم در آمریکا بهره گرفته شده است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

#### 4-1. نظریه سازه‌انگاری

تئوری‌پردازان روابط بین‌الملل نظریه‌های گوناگونی را برای تبیین خاستگاه و انگیزه‌های رفتاری دولت‌ها در شیوه مواجهه با جهان خارج ارائه کرده‌اند؛ باین حال تحولات رخ داده در دهه 90 میلادی از جمله پایان مسالمت‌آمیز جنگ سرد، قدرت مفهوم‌سازی و تبیین‌گری بسیاری از این نظریه‌ها از جمله نئولیبرالیسم و نئورئالیسم را با چالش مواجه ساخت؛ امری که راه را برای ظهور جریان‌های بدیل از جمله سازه‌انگاری به‌عنوان چهارچوب نظری باز کرد (Philips, 2007: 62). این رویکرد نظری در اواخر دهه 1980 با انتشار کتاب «جهانی که می‌سازیم» نوشته نیکلاس اونف (Onuf, 1989) و کتاب «قواعد، هنجارها و تصمیمات» اثر فردریش کراتوچویل (Kratowil, 1989) وارد مباحث علوم سیاسی و روابط بین‌الملل شد. یک دهه پس از انتشار این آثار، الکساندر ونت کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» (Wendt, 1999) را منتشر کرد. کتاب ونت تعریض و نقدی بر کتاب نظریه سیاست بین‌الملل کنث والتز (Waltz, 1979) بنیان‌گذار مکتب نئورئالیسم بود که برای دو دهه مکتب مسلط در روابط بین‌الملل به شمار می‌رفت و هنوز هم مورد استناد و وثوق محققان و مکاتب فراوانی است. با انتشار کتاب ونت، مکتب سازه‌انگاری ظهور کرد و شیوه و نقد نوینی در ادبیات روابط بین‌الملل و علوم سیاسی آغاز شد؛ به‌طوری‌که امروزه مسائل راهبردی و روابط خارجی بسیاری از کشورهای جهان براساس چهارچوب نظری ونت مورد بحث و سنجش قرار می‌گیرد. نقد برداشت عقلانیت‌گرایانه (مکتب هزینه و فایده) نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها، سازه‌انگاران را با این پرسش مواجه ساخت که اگر رفتار انسان‌ها یا بازیگران لزوماً براساس انتخاب عقلایی نیست، پس چه منطقی و قاعده‌ای رفتار آن‌ها را شکل می‌دهد و چگونه می‌توان با توجه به یافته‌های جریان فکری متداول، روابط بین‌الملل و مسائل راهبردی، کشورها را تحلیل و ریشه‌ها و شیوه‌های گسترش تنازع را مورد کاوش قرار داد؟

مکتب سازه‌انگاری در پاسخ به این پرسش با بحث در مورد بنیان‌های غیرمادی هویت دولت‌ها و همچنین با طرح تشکیل و تکوین متقابل هنجارها، هویت و منافع آن‌ها؛ مفروض نظریه‌های جریان اصلی - به‌ویژه این باور نئورئالیسم را که واحدهای سیاسی جهان تنها از یک هویت معنادار آن هم هویت دولت‌های نفع‌محور برخوردارند - کنار می‌گذارد (Hopf, 2000: 185). از نگاه سازه‌انگاران، کنش‌گر سیاست خارجی، یک کنش‌گر اجتماعی و نه یک کنش‌گر اقتصادی است. از این منظر،

کنش‌گر اجتماعی براساس هنجارها و قواعدی که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه‌های تاریخی و فرهنگی است، تصمیم‌گیری می‌کند؛ بنابراین این هنجارها و قواعد هستند که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند و کنش‌گران براساس منطق تناسب<sup>۱</sup> عمل می‌کنند و نه منطق نتایج<sup>۲</sup>؛ به این معنی که رفتار آن‌ها در حوزه سیاست خارجی باید با ارزش‌ها و هنجارهایی که هویت آن‌ها را تکوین داده است، متناسب باشد. از این منظر، هنجارها تابع منافع کنش‌گر نیستند، بلکه این منافع‌اند که حاصل تکوین هنجارها و قواعد به شمار می‌آیند (Kubalkova, 2001: 32)؛ از این رو در تحلیل سیاست خارجی برخلاف منطق خردگرایی، معمای امنیت نقطه آغاز تحلیل مناسبات میان دولت‌ها و سیاست خارجی نیست، زیرا دولت‌ها براساس هویت خود و همچنین برداشت از محیط دست به انتخاب گزینه‌ای می‌زنند که حتی ممکن است امنیت فیزیکی آن‌ها را به خطر اندازد (Rittberger, 2002: 42)؛ با این حال، سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه‌ای در روابط بین‌الملل از مکاتب و شاخه‌های مختلفی برخوردار است. در این مقاله نظریه‌های الکساندر ونت از صاحب‌نظران شاخص این حوزه، به‌عنوان چهارچوب نظری مورد استناد قرار گرفته است.

از مباحث مورد توجه و کلیدی در منظومه فکری ونت، بحث «هویت کنش‌گران» و «مسئله خود و دیگری» است. او توضیح می‌دهد چگونه «خود»، براساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای «دیگری» می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌کند؛ از این رو نه تنها هویت در فضایی بین‌ذهنی شکل می‌گیرد، بلکه ساختار نیز محصول همین کنش و واکنش خود و دیگری و تفسیر آن‌ها از وضعیت است. به بیان دیگر، این هویت‌های متفاوت کنش‌گران در نظام بین‌الملل است که منافع آن‌ها را نیز معنا می‌بخشد. در اینجا مفهوم شناخت بین‌ذهنی در تعاملات بین‌المللی کنش‌گران مورد استفاده سازه‌انگاری قرار می‌گیرد؛ به بیان ونت «ساختار جدا از فرایند یعنی رویه‌های کنش‌گران وجود ندارد» (مشیرزاده، 1389: 322). ونت بر آن است که جهان اجتماعی واقعیت است، اما واقعیتی غیرمادی و درعین حال قابل شناخت (ونت، 1384: 221). بر این اساس، دولت فراگزاره‌ای الزام‌های ساختاری ندارد، بلکه هویت متعین برخاسته از کنش‌ها و فراکنش‌های درونی ملت است که در بسترهای تاریخی و جغرافیایی خاص خود متولد می‌شود. از این منظر، هویت مهم‌ترین مؤلفه در تعریف اهداف سیاست خارجی دولت‌ها و همچنین

1. The Logic of Appropriateness
2. The Logic of Consequences



تعیین‌کننده شیوه بهره‌گیری از قدرت نرم برای دستیابی به این اهداف است. در کنار نظریه سازهانگاری ونت، مفهوم قدرت نرم از دیدگاه نای می‌تواند تکمیل‌کننده چهارچوب نظری مورد نیاز این مقاله باشد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

## 2-4. نظریه قدرت نرم

اصطلاح قدرت نرم نخستین بار در چهارچوب نظریه‌ای مستقل توسط جوزف نای در دهه آخر قرن بیستم درباره لزوم بازنگری در ماهیت و نتایج قدرت ایالات متحده مطرح شد (Nye, 1990). قدرت نرم عبارت است از: «توانایی کسب مطلوب از طریق «جاذبه» نه از طریق اجبار یا تطمیع، قدرت نرم توانایی شکل‌دهی، اثرگذاری و تعیین باورها و امیال دیگران است؛ به نحوی که تضمین‌کننده اطاعت و فرمان‌برداری آنان باشد» (Nye, 2004: 87). در نگاه نای، قدرت نرم از قدرت سخت (به طور خاص قدرت اقتصادی و نظامی) که به ترتیب مبتنی بر «مشوق‌ها» یا هویج‌ها و «تهدیدها» یا چماق‌ها هستند، متمایز می‌شود (Nye, 2007: 163; Lukes, 2007: 90).

نای تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از قدرت را پیشنهاد می‌کند: نظامی، اقتصادی و نرم؛ قدرت نظامی و اقتصادی هر دو ماهیتی سخت دارند و قدرت نرم از این نظر با آن‌ها متفاوت است که مبتنی بر توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است؛ آن توانایی که تولید جذابیت می‌کند و منجر به فرمان‌برداری می‌شود. جوزف نای در کتاب «پارادوکس قدرت امریکایی» در تشریح مفهوم قدرت نرم می‌گوید، یک کشور ممکن است نتایج مطلوب خود را در عرصه سیاست جهانی صرفاً به این دلیل کسب کند که دیگر کشورها می‌خواهند از آن پیروی کنند، زبان به تحسین ارزش‌هایش می‌کشایند، آن را سرمشق خود قرار می‌دهند و سودای نیل به سطح رفاه و آزاداندیشی آن کشور را در سر می‌پروراندند. وی این شیوه اعمال قدرت غیرمستقیم را که از طریق جاذبه، دیگران را واداریم تا آنچه بخواهند که ما می‌خواهیم، قدرت نرم می‌نامد. از نظر نای، منابع اولیه قدرت نرم هر کشور عبارتند از: فرهنگ، بخش‌هایی که برای دیگران جذاب است؛ ایدئولوژی یا ارزش‌های سیاسی، زمانی که با افکار عمومی داخل و خارج منطبق باشد؛ نهادهای بین‌المللی، زمانی که بتواند هنجارهای مطلوب بین‌المللی ایجاد کند و سیاست خارجی، زمانی که مشروع و اخلاقی انگاشته شوند (Nye, 2002).

فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و رویه‌هایی است که به جامعه معنا می‌بخشد. زمانی که فرهنگ یک کشور، ارزش‌های جهان‌شمول را در برمی‌گیرد و سیاست‌های آن، ارزش‌ها و منافع را ارتقا

می‌بخشد که دیگران نیز در آن سهم هستند، به دلیل جاذبه‌آفرینی احتمال دستیابی به نتایج مطلوب برای آن کشور فراهم می‌شود. ارزش‌های محدود و فرهنگ‌های جزئی، کمتر قادر به تولید قدرت نرم هستند؛ بنابراین فرهنگ عام و جهانی منبع مهمی از قدرت نرم است؛ اما همان‌گونه که جوزف نای تأکید دارد، تأثیرگذاری فرهنگ به‌مثابه قدرت نرم به بستر و زمینه‌ای که این قدرت در آن اعمال می‌شود، بستگی دارد. ازسوی دیگر اگر دولتی بتواند هنجارهای بین‌المللی را هماهنگ و سازگار با جامعه خویش به وجود آورد، به احتمال کمتری مجبور به تغییر می‌شود. اگر دولتی بتواند از نهادهایی حمایت کند که سبب می‌شوند دولت‌های دیگر برای محدودکردن جهت‌دهی فعالیت‌های خود به شیوه‌هایی که دولت برتر علاقه‌مند است، به آن‌ها ارجاع دهند، چشم‌پوشی از به‌کارگیری مخارج گزاف قدرت سخت یا قهرآمیز ممکن می‌شود.

سیاست داخلی و خارجی دولت نیز می‌تواند بر قدرت نرم تأثیر بگذارد، سیاست‌های دولت اعم از داخلی و خارجی که ریاکارانه، متکبرانه، بی‌تفاوت نسبت به دیگران یا مبتنی بر رویکرد کوتاه‌نظرانه نسبت به منافع جهانی باشد، منجر به تضعیف قدرت نرم یک کشور خواهند شد. درحالی‌که تلاش برای ارتقای حقوق بشر و دموکراسی، عامل مهمی در تقویت نفوذ خواهد بود، می‌توان چنین استدلال کرد ارزش‌هایی که یک دولت در رفتار داخلی خود در نهادهای بین‌المللی و سیاست‌های خارجی مورد حمایت قرار می‌دهد، اولویت‌های دیگران را به‌شدت متأثر می‌سازد.

### 5. مؤلفه‌های شکل‌دهنده به هویت سیاسی آمریکا

در گفتار دوم تلاش شده است تا با توجه به چهارچوب نظری ارائه‌شده در این مقاله، تئوری سازه‌نگاری و نظریه قدرت نرم، متغیرهای اصلی تأثیرگذار در شکل‌دهی به هویت سیاسی آمریکا، با تأکید بر بهره‌گیری از قدرت نرم در سیاست خارجی این کشور، ذیل سه عنوان «استثناگرایی آمریکایی»، «اولویت‌های استراتژیک آمریکا» و «سنت‌های سیاسی در آمریکا» تبیین شوند.

#### 5-1. استثناگرایی آمریکایی

نخستین متغیر تأثیرگذار در شکل‌دهی به هویت سیاسی آمریکا، مؤلفه «استثناگرایی آمریکایی» به‌عنوان «مهم‌ترین بنیان معرفتی نظام هویتی آمریکا» (Restad, 2017) و همچنین «اصلی‌ترین انگاره تشکیل‌دهنده این کشور» (Gilmore, 2015) است. واقعیت این است که آمریکا از بسیاری جهات

انگاره‌های بزرگ فرض می‌شود که ریشه در مفهوم استثنانگرایی امریکایی دارد (Halper & Clarke, 2007: 10)؛ اصطلاحی که نخستین بار در سال 1831 توسط الکسی دو توکویل در تحلیل جامعه آمریکا و به معنی تمایز ماهوی این کشور از سایر ملل پیشرفته مطرح شد (de Tocqueville, 2002). استثنانگرایی امریکایی در واقع ایده‌ای مبتنی بر توهم برتری امریکایی‌ها بر همگان و الگوبودن این کشور برای ملت‌های دیگر است (عاملی، 1395: 70). فریدمن و مندل بوم در رابطه با این فهم و ادراک امریکایی‌ها از هویت ملی می‌نویسند: «امریکا برای خود امریکایی‌ها مترادف مفهوم استثناست. دکتربین استثنایی‌بودن آمریکا در جهان از همان آغاز کشف و تصرف این سرزمین و بعدها در جنگ‌های استقلال و پس از آن در نماد آمریکا به‌عنوان یک قدرت برتر، خود را به نمایش می‌گذارد. امریکایی‌ها به‌شدت بر این باورند که کشور آنان یک استثنا در قاعده کلی کشورهای جهان است و آینده نیز در این امر دگرگونی‌ای پدید نخواهد آورد. باور عمومی در آمریکا این است که نه تنها سرزمین‌شان بهترین، آزادترین، ثروتمندترین و قدرتمندترین کشور جهان است، بلکه آمریکا دنیای دیگری است؛ خوشبخت‌تر و مصون و ایمن از تمام فاجعه‌ها و جنگ‌هایی که در کشورهای دیگر رخ می‌دهد» (Friedman & Mandelbaum, 2011).

هرچند اصطلاح استثنانگرایی امریکایی نخستین بار توسط دو توکویل به کار برده شده است، اما این مفهوم ریشه‌های عمیق‌تری در تاریخ آمریکا دارد. این جمله مشهور از جان ویشروپ، فرماندار ماساچوست که در سال 1760 بیان شده، نمونه بارزی است که نشان می‌دهد باور به استثنانگرایی در حافظه تاریخی مردمان آمریکا، سال‌ها پیش از آنکه دو توکویل اصطلاحش را ابداع کند، وجود داشته است. ویشروپ خطاب به نخستین گروه‌های مهاجری که وارد آمریکا می‌شوند، می‌گوید: «این عهدی میان ما و خداست... ما باید آمریکا را شهری بر فراز تپه بنا کنیم... چشم همه جهانیان به سوی ماست» (Winthrop, 1996). تأکید بر عهد الهی برای ایجاد آمریکا به‌عنوان یک الگو، در کنار رسالت تحقق این عهد و همچنین الهیات میثاقی برآمده از باورهای پیوریتنیسم در مقاطع مختلف، نقش قوام‌بخشی به این باور عمومی و نهادینه‌ساختن استثنانگرایی به‌عنوان هویت ملی آمریکا را ایفا کرده است (Richard, 2000: 249).

باین حال استثنانگرایی مفهومی متناقض‌نماست (Mazlish, Chanda & Weisbrode, 2007; Blau, 2017) که به دو فهم متمایز از نقش آمریکا در جهان می‌انجامد: یکی نقش رهبری<sup>1</sup> و دیگری

## 1. Leadership

گونه‌شناسی قدرت نرم ایالات متحده با تأکید بر مؤلفه استثنانگرایی امریکایی

نقش الهام‌بخشی یا نظارت<sup>۱</sup>. نقش رهبری معمولاً درکی است که جریان‌های محافظه‌کار امریکایی از هویت استثناگرایی این کشور برداشت می‌کنند و نظارت یا الهام‌بخشی نقشی است که از سوی سیاست‌مداران لیبرال در سپهر سیاسی امریکا بر آن تکیه می‌شود (Tuveson, 1968; Tucker & Hendrickson, 1990; Ricard, 1994; Stephanson, 1995; McDougall, 2007; McCrisken, 2006; Dueck, 2003). برداشت دوگانه از استثناگرایی امریکایی، دو مکتب کلان مداخله‌گرایی و انزواگرایی را در سیاست خارجی امریکا به دنبال دارد (Kaplan, 2013; Perkins, 1993).

در تکوین چنین برداشتی از هویت ملی از سوی کارگزاران سیاست خارجی در امریکا، فضای ساختار بین‌الملل نقش جدی دارد. معمولاً این شرایط بین‌المللی است که به مفصل‌بندی یکی از این دو فهم در سطح داخلی امریکا کمک می‌کند. گرایش نخست (نقش رهبری) امریکا را نیرویی برای «بهبترکردن» جهان می‌داند؛ یعنی «دولت صلیبی» با مأموریت اشاعه دموکراسی، آزادی و حقوق بشر در سرزمین‌هایی که از خوشبختی کمتری بهره برده‌اند. گرایش دوم (نقش الهام‌بخشی) بر موقعیت ممتاز امریکا به مثابه یک «سرزمین موعود» تأکید دارد که می‌تواند شبیه الگو، به تمام بشریت خدمت کند (McDougall, 2007: 20). از این دیدگاه، «شهر درخشان بالای تپه» اگر با جهان خارج در تماس باشد، آلوده می‌شود. افرادی که برای امریکا نقش رهبری در جهان قائل هستند، آن را تافته‌ای جداافتاده و ملتی منتخب می‌دانند که از سوی پروردگار مأموریت رهایی‌بخشی و هدایت مردم را بر عهده دارد. آنان بر اساس انگاره‌های مذهبی معتقدند عهد و میثاقی ناگسستنی با خداوند برای به‌سرانجام‌رساندن این مأموریت دارند و تحقق وعده‌های الهی نیز وابسته به انجام موفقیت‌آمیز این مأموریت است. در این نوع نگاه، دنیا دو وجه مشخص خیر و شر دارد. امریکا نماینده وجه خیر دنیاست و مأموریتش مقابله با تاریکی‌ها و وجه شر دنیاست. هویتی که این دیدگاه برای امریکا در نظر گرفته است، هویت یک جنگجوی صلیبی یا منجی جهانی است. استنلی هافمن در این رابطه می‌نویسد: «امریکایی‌ها که خود را ملتی برگزیده تصور می‌کنند، در قبال سایرین برای خود رسالتی قائل‌اند و چنین می‌پندارند که روی جزیره ثبات قرار گرفته‌اند و سایر ملت‌ها دست نیاز به جانب آن‌ها دراز کرده‌اند» (Hoffmann, 2005).

این تعریف از هویت، به راهبرد رسالت‌گرایی در عرصه سیاست خارجی امریکا می‌انجامد. از معروف‌ترین نمونه‌های اتخاذ چنین راهبردی در دوران معاصر می‌توان به سیاست خارجی امریکا

## 1. Stewardship

در دوران ریگان و جورج بوش پسر اشاره کرد. از سوی دیگر، درکی از هویت ملی و استشناگرایی امریکایی که بیشتر امریکا را منبعی الهام‌بخش و صاحب‌نفوذ در دنیا می‌داند، سیاست انزواگرایی را برای عرصه دیپلماسی این کشور تجویز می‌کند. براساس این برداشت از استشناگرایی امریکایی، ایالات متحده «دژی محکم»، «شهری درخشان بر بالای تپه» و «فانوس دموکراسی» در جهان تصور می‌شود. معمولاً این برداشت لیبرال از استشناگرایی، خوانشی متفاوت از مذهب و تاریخ امریکا دارد. قائلان به انزواگرایی امریکا، هویت و استشنابودن خود را در تکرار مذهب و فرهنگی امریکا می‌بینند، نگاه مانوی کمتری دارند و معتقدند ایجاد نمونه‌ای عالی و عملی از ارزش‌های امریکایی می‌تواند موجب جذب دیگران شود. نمونه‌های سیاست خارجی سرمشق‌گرا را می‌توان در دوران بیل کلینتون و اوباما دید.

شکل شماره ۱. نقش استشناگرایی در سیاست خارجی امریکا



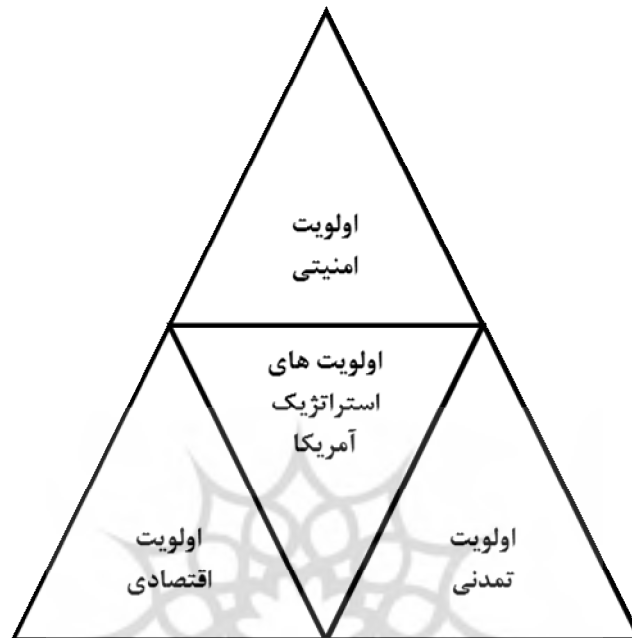
## 5-2. اولویت‌های استراتژیک امریکا

دومین متغیر در شکل‌دهی به هویت سیاسی امریکا را می‌توان اولویت‌های استراتژیک این کشور دانست. در بیش از دو قرن گذشته اولویت‌های استراتژیک امریکا همواره در قالب سه‌گانه اولویت امنیتی، اولویت اقتصادی و اولویت تمدنی ترسیم شده است. اولویت امنیتی با عنوان «مصونیت فیزیکی» یا امنیت سرزمینی، اولویت اقتصادی با عنوان «سلامت اقتصادی» یا تثبیت سرمایه‌داری، و اولویت تمدنی ذیل مفهوم «اشاعه ارزش‌ها» یا امریکایی‌سازی، همواره با رعایت ترجیحات دولت‌های حاکم در دستورکار قرار داشته است (دهشیار، 1386: 10). البته باید توجه داشت در هر دوره تاریخی، اولویت با یکی از اجزای سه‌گانه این مثلث بوده است. اولییتی که معمولاً با

در نظر گرفتنِ چگونگی توازن قوا در سطح جهانی، جایگاه بین‌المللی امریکا، شرایط داخلی، و ویژگی‌های شخصی سیاست‌مداران امریکایی که قدرت را در دست دارند، مشخص می‌شود؛ از این رو به دنبال تغییر در هرم قدرت در ایالات متحده معمولاً شاهد تحول استراتژیک در رویکردهای کلان این کشور هستیم که به معنی تکیه امریکا بر استراتژی‌های متفاوت در طول تاریخ است؛ از همین رو است که به وضوح می‌توان دید استراتژی امریکا در هزاره سوم از استراتژی این کشور در قرن نوزدهم و بیستم بسیار متفاوت است.

پارادایم غالب در قرن نوزدهم در سیاست و امنیت بین‌الملل، پارادایم جغرافیای سیاسی بود؛ زمانه‌ای که «عصر ژئوپلیتیک» نامیده می‌شد و استراتژی خاص خود را طلب می‌کرد. قرن بیستم که تجلی‌گر «عصر ایدئولوژیک» بود، به ضرورت، استراتژی متفاوت از عصر پیش از خود را تجربه کرد. امریکا در پایان جنگ سرد وارد «عصر تفوق» یا جهان تک‌قطبی شد که اوج آن هم‌زمان با حضور نئومحافظه‌کاران در دولت اول جورج بوش پسر، رییس‌جمهور سابق امریکا بود. امریکا امروز «عصر افول» را در برابر خود دارد؛ عصری که از دوره دوم جورج بوش آغاز شد، در دوره هشت‌ساله اوباما شدت گرفت و در دولت ترامپ شاهد تداوم آن هستیم؛ از این رو استراتژی که در این عصر انتخاب می‌شود باید متناسب با این شرایط باشد. در عصر افول بار دیگر اولویت‌های امنیتی و اقتصادی در صدر لیست ترجیحات سیاست‌مداران قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی و در جدال میان دو اردوگاه کلان راهبردی یعنی انزوآگرایی و مداخله‌گرایی - فارغ از اینکه ترامپ در مسند قدرت باشد یا اوباما - انزوآگرایی دست برتر را خواهد داشت. مداخله‌گرایی محصول شرایطی است که در آن به دلیل وجود مصونیت فیزیکی و موفقیت سرمایه‌داری، اولویت بر اشاعه ارزش‌ها قرار می‌گیرد. در مقابل انزوآگرایی محصول شرایطی است که در آن دغدغه تحقق اهداف اقتصادی و امنیت سرزمینی وجود دارد؛ از این رو همان‌طور که در «عصر تفوق» و «عصر ایدئولوژیک»، مداخله‌گرایی رویکرد کلان سیاست خارجی امریکا را تشکیل می‌داد، در «عصر افول» همچون «عصر ژئوپلیتیک»، انزوآگرایی رویکرد کلان سیاست خارجی خواهد بود.

شکل شماره 2. اولویت‌های استراتژیک امریکا



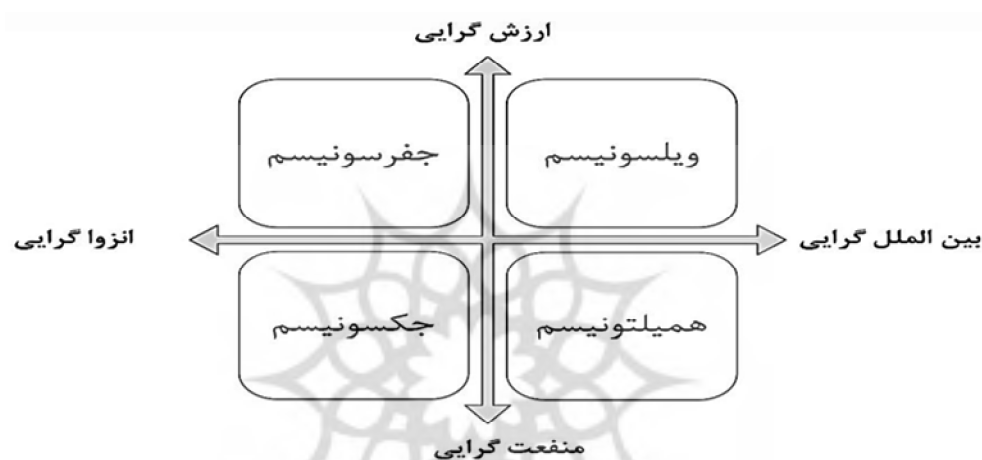
### 5-3. سنت‌های سیاسی در امریکا

سنت‌های سیاسی در امریکا سومین متغیر در شکل‌دهی به هویت سیاسی در این کشور به شمار می‌روند. سنت‌های سیاسی هر کشور راهنمایی برای درک جهت‌گیری‌ها و چگونگی کنش‌گری آن کشور چه در عرصه داخلی و چه در صحنه بین‌الملل هستند. امریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست. در رابطه با سنت‌های موجود در سپهر سیاسی امریکا می‌توان استدلال کرد اصول و هنجارهای نهادمند در عرصه سیاسی امریکا، دوگانه‌های متفاوتی را تولید می‌کند: دوگانه «ارزش‌ها - منافع» و دوگانه «بین‌الملل‌گرایی - انزواگرایی». متأثر از این دوگانه‌ها، در طول تاریخ چهار سنت سیاسی شکل گرفته‌اند که به اسم پدران بنیان‌گذار و سیاست‌مداران امریکا معروف هستند: همیلتونیسم، جفرسونیسم، جکسونیسم و ویلسونیسم (Mead, 2013).

براساس دوگانه اول، دو سنت ویلسونیسم و جفرسونیسم، ارزش‌محور و دو سنت جکسونیسم و همیلتونیسم، منفعت‌محور هستند. همچنین براساس دوگانه دوم، دو سنت ویلسونیسم و همیلتونیسم، بین‌الملل‌گرا و دو سنت جکسونیسم و جفرسونیسم انزواگرا هستند. تجربه نشان داده است در روند

تصمیم‌سازی سیاسی در ایالات متحده همواره ترکیبی دو یا سه‌گانه از این سنت‌ها هستند که نقش عمده‌ای را در ترسیم چشم‌اندازهای سیاست داخلی یا خارجی ایفا می‌کنند. این سنت‌ها در رابطه‌ای هم‌پوشانی، هم‌افزایی و گاهی تضاد با یکدیگر تعریف می‌شوند (ریسی‌زکی و درخشنده، 1394). در ادامه به بررسی ویژگی‌های هر یک از این سنت‌های سیاسی با تأکید بر استثنائگرایی امریکایی می‌پردازیم.

### شکل شماره 3. سنت‌های سیاسی امریکا



#### 5-3-1. سنت سیاسی همیلتونیسم

سنت سیاسی همیلتونیسم که با نام الکساندر همیلتون نخستین وزیر دارایی امریکا و یکی از بنیان‌گذاران و تدوین‌کنندگان اصلی قانون اساسی این کشور شناخته می‌شود، نوعی واقع‌گرایی کلاسیک (Mendis, 2010: 80) یا «واقع‌گرایی تجاری» (Mead, 1999) را نمایندگی می‌کند. همیلتونیسم در سیاست خارجی به معنی دیپلماسی غیر انزواگرا، غیر آرمان‌گرا و متکی بر منافع امریکا تعریف می‌شود. بسیاری همیلتون را پدر سرمایه‌داری امریکایی می‌دانند (Holloway, 2015) و مفهوم انگاره استثنائگرایی امریکایی را در این سنت سیاسی، رهبری اقتصادی امریکا برای جهان (Antikainen, 2016: 40) از طریق بازیابی «منافع ملی و غرور ملی» (Holloway, 2015) تعریف می‌کنند. همیلتون ایالات متحده را تداوم تمدن آنگلو ساکسون انگلستان می‌دید و معتقد به حرکت در مسیر نظم بریتانیایی یا پکس بریتانیکا<sup>1</sup> بود. سنت همیلتونی در حوزه اقتصاد، حمایت‌گرا<sup>2</sup> است.

1. PaX Britannica
2. Protectionist



حمایت‌گرایی، سیاست اقتصادی جلوگیری از تجارت بین کشورها از طریق وضع تعرفه بر کالاهای وارداتی، محدودسازی حجم واردات و شماری دیگر از ضوابط دولتی است. این سیاست با تجارت آزاد که در آن موانع دولتی باید حداقل نگه داشته شوند، تضاد دارد. همیلتونیسیم بر صنعت و تجارت تأکید فراوان دارد، به‌گونه‌ای که تجارت را زمینه‌ساز و مقدمه صلح می‌داند (Mead 2002: 39). همیلتون معتقد بود تجارت باید به اولویت نخست سیاست خارجی امریکا تبدیل شود و این امر باید با حمایت از سرمایه‌گذاران و ایجاد محیطی ایدئال برای آن‌ها تحقق یابد. همین رویکرد سبب شد حفاظت از سیستم بین‌المللی منظم با چرخش آزاد سرمایه سنگ‌بنای سیاست خارجی امریکا پس از جنگ جهانی دوم شود (زهرانی، 1392: 280). در سیاست داخلی نیز سنت همیلتونی به‌شدت بر تقویت دولت فدرال و ایجاد هویت یکسان امریکایی در تمام ایالات متحده تأکید دارد؛ خط مشی‌ای که در نوشته‌های همیلتون در نشریه فدرالیست قابل‌رصد است.

### 2-3-5. سنت سیاسی جفرسونیسیم

دومین سنتی که هم‌زمان با همیلتونیسیم در سپهر سیاسی امریکا شکل گرفت، سنت جفرسونیسیم است که با نام توماس جفرسون یکی دیگر از پدران بنیان‌گذار، نویسنده اصلی بیانیه استقلال و سومین رییس‌جمهور امریکا شناخته می‌شود. برخلاف سنت پیشین، این سنت در حوزه سیاست خارجی بر انزواگرایی و دکترین نفی «هرگونه اتحاد گرفتارکننده» با اروپا که جورج واشینگتن ترسیم کرده بود، تأکید دارد (Nash, 1996: 318). نمود بارز این سنت در سیاست خارجی امریکا را می‌توان در دکترین مونروئه (Schellenberg, 1934) و مخالفت با سیاست ملت‌سازی در خارج از مرزها و تأکید بر ملت‌سازی در خانه دید. جفرسونیسیم معتقد است زندگی امریکایی منحصر به فرد بوده و هدف سیاست خارجی باید حفظ ارزش‌های امریکایی در داخل باشد. استثناگرایی امریکایی در سنت جفرسونی بر نقش الهام‌بخشی امریکا و سیاست سرمشق‌گرایی تأکید دارد.

جفرسون معتقد بود یک دولت جمهوری درست و استوار در امریکا اثری نمونه و به‌جاماندنی برای همه مردم جهان خواهد بود؛ باین‌حال او به‌شدت مخالف مداخله‌گرایی در عرصه سیاست خارجی بود. وی بر این باور بود که مداخله‌گرایی سبب می‌شود ارزش‌های امریکایی به‌ویژه آزادی، هم از سوی خود دولت امریکا و هم از سوی دیگران با محدودیت مواجه شود؛ از همین رو منافع ملی باید محدود تعریف و تبیین شود تا تقابلی با منافع دیگران به همراه نداشته باشد (Pillar, 2012).

بهترین تعریف از استثنانگرای امریکایی در سنت جفرسونی را می‌توان در این عبارت جان کویسی آدامز وزیر خارجه وقت ایالات متحده در 1821 دید: «در هر کجا که آزادی و استقلال گسترش یافته یا باید اشاعه یابد، قلب امریکا، نیایش و دعایش آنجا خواهد بود، اما او در جست‌وجوی نابودی هیولا به خارج نخواهد رفت. او خیرخواه برای آزادی و استقلال همه و قهرمان و حامی استقلال و آزادی خود نیز هست» (Edwards, 2017).

در حوزه اقتصاد، جفرسونیسم تجارت خارجی را برای تضمین بازارها به منظور صادرات محصولات کشاورزی و واردات کالاهای اساسی ضروری می‌داند؛ باین‌حال به‌شدت منتقد تفکر شرکت‌های چندملیتی و فرار سرمایه از داخل امریکاست (نوروزی، 1387: 87-88). در حوزه سیاست داخلی نیز سنت جفرسونی با تأکید بر دولت کوچک و دفاع از ارزش‌های امریکایی به‌ویژه آزادی و دموکراسی شناخته می‌شود (زهرانی، 1392: 281). جفرسون نه‌تنها اعتقادی به دولت فدرال قوی نداشت بلکه معتقد بود کشور به چیزی بیش از تعدادی دیپلمات و یک نیروی دریایی کوچک احتیاجی ندارد. به باور وی، تأمین یک نیروی دریایی همانند آنچه کشورهای بزرگ اروپایی دارند، «تلف‌ساختن احمقانه و شریانه انرژی هموطنان خواهد بود» (کگلی و ویتکف، 1382: 47). در مجموع می‌توان گفت در اوایل تاریخ شکل‌گیری دولت ایالات متحده، این نگرش بر سیاست خارجی کشور حاکم بوده و با توجه به جایگاه و میزان قدرت امریکا در نظام بین‌المللی آن زمان، از درون‌مایه‌ای واقع‌گرایانه در حوزه سیاست خارجی برخوردار بود. در چهارچوب این رویکرد، منافع ملی برحسب قدرت کشور تعریف می‌شود، سیاست داخلی از سیاست خارجی متمایز است، و اصول و اخلاقیات حاکم بر آن‌ها نیز متفاوت از هم هستند (مطلبی و فلاح‌نژاد، 1392).

### 3-3-5. سنت سیاسی جکسونیسم

سنت دیگری که در سپهر سیاسی امریکا تعریف می‌شود، سنت جکسونی است؛ سنتی منسوب به اندرو جکسون، هفتمین رئیس‌جمهور امریکا. جکسون که پیش از تصدی مقام ریاست‌جمهوری، ژنرال ارتش بود، در دوران ریاست‌جمهوری خود به جنگ‌ستیزی مشهور شد. او نخستین رئیس‌جمهور امریکا بود که در سپهر سیاسی امریکا غریبه به شمار می‌آمد و متعلق به طبقه نخبگان حاکم نبود. سنت جکسونی در حوزه سیاست داخلی بر پوپولیسم، نخبه‌ستیزی و استثنانگرای امریکایی به مفهوم ملی‌گرایی تأکید دارد. استثنانگرای امریکایی از منظر سنت جکسونی نه به

جهان‌شمولی ارزش‌های امریکا و نه به مسئولیت این کشور برای تغییر جهان ارتباطی ندارد، بلکه تساوی و عزت‌مندی تک‌تک شهروندان ایالات متحده ترجمه می‌شود (Mead, 2017). خاستگاه این سنت را می‌توان در میان سفیدپوستان طبقه متوسط به پایین یافت. تأکید بر داشتن سلاح به‌عنوان بهترین ضامن آزادی‌های شهروندی و برتری نژادی سفیدپوستان، از دیگر مشخصه‌های سنت جکسونی در سپهر سیاسی امریکاست. اوج حضور سنت جکسونی در حوزه سیاست داخلی در دوران معاصر را می‌توان در دهه‌های 40 و 50 میلادی به‌ویژه در جریان مک‌کارتیسم و سپس مبارزه‌های حقوق مدنی در امریکا دید.

در حوزه سیاست خارجی، جکسونیسم، سنتی، انزواگرا، مانوی و متکی بر قدرت نظامی امریکاست و اعتقاد زیادی به استفاده از دیپلماسی در روابط خارجی ندارد. این سنت سیاسی چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی همیشه نیازمند دشمن است. منطق حاکم بر رفتار سنت جکسونی، منطق صلیبی است. منطق صلیبی نوعی منطق صفر یا صدی یا مطلق‌انگاری است که در آن حد وسط وجود ندارد. نوعی تفکر سیاه و سفید که در آن منطقه خاکستری موجود نیست. این تفکر سبب می‌شود در تقابل‌ها و رویارویی‌ها منطق منفعت و خردورزی کنار گذاشته شود و نوعی غلبه مطلق به معنی پیروزی مطلق بر رقیب یا شکست مطلق رقیب در ذهن ایجاد شود. استفاده امریکا از بمب اتمی علیه ژاپن نیز برخاسته از همین منطق است (Mead, 1999): از همین رو بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند هر کجا بحث از کشتار فجیع است، جکسونی‌ها در خط مقدم قرار می‌گیرند (زهرانی، 1392).

حامیان این سنت در واقع همان بخش از جامعه امریکا هستند که ریچارد نیکسون آنان را «اکثریت خاموش» نامیده بود (Abbott, 1990: 189). این گروه طی دهه 1970 میلادی، به علت شکست ویتنام، واترگیت و روی کار آمدن کارتر، به حاشیه رانده شدند، اما با به‌قدرت رسیدن ریگان دوباره به عرصه سیاست بازگشتند. ریگان توانست با ارائه چهره‌ای ضدنخبه‌گرا از خود، بهره‌گیری از پوپولیسم و شیطانی جلوه‌دادن شوروی و سیاه و سفید نمایاندن جهان، حمایت این گروه را به دست آورد. جلب حمایت این افراد در اجرای سیاست‌های کلان خارجی ایالات متحده امری مهم به شمار می‌آید. به طور خلاصه می‌توان گفت، جکسونی‌ها از حیث بین‌الملل‌گرایی در مقابل همیلتونی‌ها و ویلسونی‌ها قرار دارند و از نظر اقدامات فدرال در اقتصاد داخلی و حوزه‌های حقوق مدنی نیز مقابل جفرسونی‌ها هستند (زهرانی، 1392: 287-286).

## 4-3-5. سنت سیاسی ویلسونیسیم

سنت سیاسی ویلسونی را می‌توان چهارمین سنت سیاسی آمریکا دانست که با نام وودرو ویلسون، بیست‌وهشتمین رییس‌جمهور آمریکا پیوند خورده و ریشه در رساله «صلح پایدار» امانوئل کانت و این انگاره کلیدی دارد که «دموکراسی‌ها علیه یکدیگر نمی‌جنگند» (کگلی و ویتکف، 1382: 103). ویلسون که استاد دانشگاه در رشته علوم سیاسی بود، مهم‌ترین رسالت خود را در حوزه سیاست خارجی، اشاعه ارزش‌های امریکایی به‌ویژه در فراسوی مرزها تعریف کرده بود؛ از این رو می‌توان این سنت سیاسی را نوعی آرمان‌گرایی دانست. دال مرکزی گفتمان ویلسونیسیم، انگاره «ایمن‌سازی جهان برای دموکراسی» است. در میان تئوری‌های سیاسی، بین‌الملل‌گرایی لیبرال بهترین تعریف برای سنت ویلسونی است (McDougall, 2017).

در این نگرش، امنیت آمریکا نه در دنبال کردن منافع بلکه در پایبندی به تعهدات بین‌المللی تعریف می‌شود (دهشیار، 1388: 86). در سنت ویلسونی، نخستین بار استثناگرایی امریکایی در چهارچوب مداخله‌گرایی ارزش‌محور و رسالت‌گرایی تعریف شد. ویلسون معتقد بود: «ما برای این کشور را به وجود آوردیم که انسان آزاد باشد و هدف و منظور خود را تنها به آمریکا محدود نکردیم؛ بنابراین اکنون در پی آزادی بشر هستیم. اگر چنین نکنیم تمامی شهرت آمریکا از میان خواهد رفت و همه قدرت آن از هم پاشیده خواهد شد». سنت ویلسونی را می‌توان یکی از مهم‌ترین سنت‌های شکل‌دهنده رفتار سیاسی ایالات متحده در دوران معاصر دانست. همین سنت بود که نظم تئوریک بین‌الملل پس از جنگ جهانی اول را بنیان نهاد و در استقرار نظام جهانی پس از جنگ جهانی دوم سهم مهمی ایفا کرد.

## 6. گونه‌شناسی قدرت نرم در آمریکا

الگوی کاربردی قدرت نرم ایالات متحده آمریکا با توجه به متغیرهای تأثیرگذار بر هویت سیاسی این کشور، دستخوش تغییر می‌شود؛ از این رو به دنبال تغییر و تحول در فضای داخلی و بین‌المللی شاهد تغییر در ترجیحات استراتژیک این کشور و در پی آن، تغییر در الگوهای به‌کارگیری قدرت نرم هستیم. در گفتار پیش رو به تیپولوژی قدرت نرم آمریکا با توجه به مؤلفه استثناگرایی امریکایی به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه هویتی این کشور پرداخته می‌شود.

از همان فردای استقلال ایالات متحده از بریتانیا، نخبگان سیاسی امریکایی دو برداشت متفاوت از هویت ملی امریکا داشتند که به دو جهت‌گیری فکری متمایز (مداخله‌گرایی و انزواگرایی) در رابطه با چگونگی بهره‌گیری از منابع قدرت (نرم و سخت) و شیوه تعامل این کشور با دنیای پیرامون خود انجامید. هرچند در هر دوره تاریخی یکی از این دو تفکر، چشم‌اندازهای حاکم بر الگوهای تعاملی قدرت امریکا را شکل داده‌اند، باین‌حال هر دو قالب فکری برآمده از یک منبع و آن هم استثنانگرایی امریکایی به‌عنوان هویت ملی بوده‌اند.

هر دو نظریه خواهان استثنانکردن و متمایز ساختن امریکا به‌عنوان قدرت بزرگ و البته متفاوت از کشورهای دیگر هستند. از نظر آنان امریکا به‌مثابه قدرت بزرگ، هم تضمینی برای قدرت سخت و امنیت همه‌جانبه است و هم تسهیل‌کننده گسترش و نفوذ قدرت نرم و ارزش‌های این کشور در خارج از مرزها. ایده زیربنایی هر دو تفکر این است که تنها یک قدرت بزرگ و استثنایی از امکان مقاومت در برابر قدرت بزرگ دیگر برخوردار است. همسویی در هدف، وجه مشترک هر دو قالب تحلیلی است و تمایز تنها در چگونگی دستیابی به این هدف است. این شکاف روش‌شناختی در میان تصمیم‌سازان و مقامات سیاسی، یک واقعیت تاریخی انکارناشدنی در صحنه سیاست خارجی امریکا بوده است (دهشیر، 1386: 12) و موجب تفاوت درک ایشان نسبت به منابع قدرت نرم این کشور و چگونگی بهره‌گیری از آن‌ها شده است.

همان‌گونه که بیان شد، بنا به تعریف جوزف نای، منابع اولیه قدرت نرم هر کشور عبارتند از: فرهنگ، ایدئولوژی یا ارزش‌های سیاسی، نهادهای بین‌المللی و سیاست خارجی؛ اما هرکدام از این منابع چهارگانه با توجه به چگونگی تعریف هویت‌های کنش‌گران معنادار می‌شوند. به بیان دیگر برای اعمال قدرت به‌ویژه قدرت نرم باید امکانات و منابع در اختیار و چهارچوب کلی و جامع منافع مشخص شوند، خطرهایی که این منافع را تهدید می‌کنند، برجستگی یابند و چگونگی مرتبط‌ساختن منطقی اهداف و منابع اندیشیده شوند. همه این موارد با توجه به فهم متفاوت از هویت کنش‌گران دستخوش تغییر می‌شوند.

انزواگرایی به‌عنوان راهبرد کلان تأثیرگذار بر الگوهای کاربردی قدرت نرم در امریکا بر این امر تأکید دارد که در تعاملات بین‌المللی آنچه حدود و ثغور دیپلماسی امریکا را مشخص می‌سازد، منافع این کشور است. به بیان دیگر، این منافع هستند که تعهدات را تعیین می‌کنند. براساس این راهبرد،

منافع امریکا حکم می‌کند توجه معطوف به داخل باشد و از این رو تعهدات باید سویه و کارکردی داخلی بیابند. بیانیه کلاسیک این بیش سیاسی، نخستین بار در سخنرانی جورج واشینگتن نخستین رییس جمهور امریکا در هنگام کناره‌گیری او از مقام خود در سال 1776 میلادی مطرح شد. او در این سخنرانی به شدت نسبت به ایجاد اتحادهای دائمی با کشورهای دیگر هشدار می‌دهد.

محور اساسی این طرز تفکر سیاسی در این اصل نهفته بود که دولت امریکا دولتی جدید و ممتاز است و در صورت برقراری رابطه‌ای خیلی نزدیک با دنیای پیرامون به‌ویژه با اروپا که دولت‌های عقب‌افتاده‌ای دارد، مناسبات داخلی کشور امریکا لطمه خواهد خورد. به همین جهت، باید روابط امریکا با پیرامون خود به روابط بازرگانی و اقتصادی محدود شود. دیگر نمونه‌های بارز انزوگرایی در تاریخ سیاسی امریکا را می‌توان در سخنرانی معروف جان ویتروپ و ایده «شهری بر بالای تپه» یا دکترین مونروئه پیش از جنگ جهانی اول دید.

مکتب انزوگرایی، الگوی قدرت نرم سرمشق‌گرا را که برخی آن را «سلاح ضعفا» می‌نامند (Kagan, 2002: 3)، تجویز می‌کند. این مکتب، قدرت کشور و منافع ملی را در ایجاد جامعه‌ای مرفه و مصلح و پرهیز از نظامی‌گری که پیامد اجتناب‌ناپذیر مداخله در صحنه جهانی است، ترسیم می‌سازد و امریکا را متمایز از دیگر بازیگران جهانی قلمداد می‌کند (Nye, 1966). انزوگرایی و الگوی قدرت نرم سرمشق‌گرا برآمده از فهم استثناگرایی امریکایی در چهارچوبی است که در آن «امریکا به‌عنوان یک دژ»<sup>1</sup> و یا «فانوس آزادی»<sup>2</sup> مورد تأکید است.

در مقابل راهبرد انزوگرایی و الگوی قدرت نرم سرمشق‌گرا، راهبرد مداخله‌گرایی و الگوی قدرت نرم رسالت‌گرا قرار دارد که وجه دیگر سیاست خارجی امریکا و قدرت نرم این کشور را تشکیل می‌دهد (Schlesinger, 1999)؛ رویکردی که برآمده از درک امریکا از خود در قالب یک مبارز و جنگجوی صلیبی (Hallams, 2017; McDougall, 2007) است. براساس این نگاه، نه تنها الهیات میثاقی برآمده از پیوریتنیسم حکم به ضرورت یک الگوی قدرت نرم فعال دارد، بلکه در کنار درک مأموریتی و میثاقی از کارکرد جهانی کشور، الزامات سیاست بین‌الملل نیز نقش‌آفرینی امریکا در جهان فراقاره‌ای را گریزناپذیر می‌کند.

از زاویه دید بین‌الملل‌گرایان، تعهدات تعیین‌کننده منافع ملی هستند (George & Smoke, 1974: )

1. Fortress America  
2. Beacon of Liberty

560). به اعتقاد ایشان، منافع امریکا حکم می‌کند این کشور حضور فعالی در صحنه جهانی داشته باشد. نمونه بارز مداخله‌گرایی در تاریخ سیاسی امریکا را می‌توان در دوران ریاست‌جمهوری وودرو ویلسون، رونالد ریگان و جورج بوش پسر دید. برخلاف الگوی سرمشق‌گرایی که با تأکید بر انگاره «امریکا به‌مثابه الگو» در راستای حفظ ارزش‌های کشور، بر ایدئولوژی به‌عنوان یک «ظرفیت مستقل برای تأثیرگذاری بر رفتار» (Rosenber, 1973: 160) تأکید دارد، مداخله‌گرایان، محوریت را بر مفاهیم مادی قرار می‌دهند، هرچند هدف نهایی تحقق ارزش‌ها باشد. اینان در چهارچوب توازن قوا، مراکز قدرت و احترام به تعهدات و توافق‌های دوجانبه (Russett & Hanson, 1975: 8) به قوام‌دادن به استراتژی کلان امریکا فکر می‌کنند. از سوی دیگر درحالی‌که انزوآگریان افزایش قدرت نرم امریکا را در تبدیل‌شدن ایالات متحده به الگویی جذاب و کارآمد در حوزه حکمرانی سیاسی و اجتماعی می‌دانند و بر «گرویدن» مردم و رهبران دیگر کشورها به ارزش‌های امریکایی تأکید دارند، مداخله‌گرایان به چهارچوبی موسوم به «استراتژی بهینه» (Tugwell, 1982: 108) معتقدند که بر استفاده همزمان از دو سیاست «گرویدن» و «اجبار» تأکید دارد. انزوآگریان در میان مؤلفه‌های قدرت نرم بیش از هر چیز بر مشروعیت به‌عنوان مؤلفه قوام‌بخش به یک نظام سیاسی تأکید دارند؛ بنابراین مناسب‌ترین راه تحقق منافع امریکا را تثبیت «هویت دموکراتیک» این کشور می‌دانند (Nye, 2000: 158)؛ در مقابل مداخله‌گرایان هرچند اعتبار ارزش‌های دموکراتیک در داخل را در پیشبرد منافع انکار نمی‌کنند، اما تأکید خود را بر «اعمال قاطعانه قدرت امریکا» (Khalilzad, 1995: 87-107) به منظور ترویج ارزش‌ها قرار می‌دهند و آن را برای تداوم جایگاه بین‌المللی کشور حیاتی می‌دانند. براساس تعریف مداخله‌گرایان، دولت هم بیان مفهومی از عدالت است که به ترتیبات داخلی مشروعیت می‌بخشد و هم جلوه‌گاه قدرت و تعیین‌کننده توانایی‌اش در جهت تحقق کارکردهایش است (Kissinger, 2001: 20).

براساس آنچه عنوان شد، می‌توان چهار الگوی قدرت نرم یعنی الگوی رسالت‌گرای منفعت‌محور، الگوی رسالت‌گرای ارزش‌محور، الگوی سرمشق‌گرای ارزش‌محور و الگوی سرمشق‌گرای منفعت‌محور را در امریکا شناسایی کرد. این چهار الگو هم‌پوشانی زیادی با چهار سنت سیاسی امریکا یعنی همیلتونیسم، ویلسونیسم، جفرسونیسم و جکسونیسم دارند. نای در رابطه با الگوهای قدرت نرم حاصل از این سنت‌ها می‌نویسد: «هرکدام از این خط‌مشی‌ها، نقاط قوت و ضعفی دارد. همیلتونی‌ها محتاط هستند، اما واقع‌گرایی آن‌ها فاقد مفهومی است که برای افراد زیادی در داخل یا

خارج آمریکا جذاب باشد. جکسونی‌ها قوی و خشن هستند، اما قدرت و هم‌پیمانان پایدار ندارند. هر دوی این گروه‌ها در تطبیق خود با اهمیت قدرت نرم، ناکام ماندند. جفرسونی‌ها صاحب قدرت نرم زیادی هستند، اما به میزان کافی قدرت سخت در اختیار ندارند. هرچند «شهری درخشان بر بالای تپه» بودن جذاب است، اما همیشه برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی کافی نیست. ویلسونی‌ها نیز در قدرت نرم دستی دارند، اما گاه ایدئال‌گرایی آن‌ها سبب بلندپروازی‌های غیرواقعی‌بینانه‌ای می‌شود» (Nye, 2004).

### جدول شماره 1. الگوهای قدرت نرم آمریکا با توجه به مؤلفه استثنانگرای آمریکایی

هویت ملی	درک استثنانگرای آمریکایی	سنت‌های سیاسی آمریکا	الگوهای قدرت نرم آمریکا
استثنانگرای آمریکایی	مداخله‌گرایی؛	همیلتونیسم	رسالت‌گرای منفعت‌محور
	امریکا به‌عنوان «جنگجوی صلیبی»	ویلسونیسم	رسالت‌گرای ارزش‌محور
	انزواگرایی؛	جفرسونیسم	سرمشق‌گرای ارزش‌محور
	امریکا به‌عنوان «فانوس آزادی»	جکسونیسم	سرمشق‌گرای منفعت‌محور

### 7. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا با تدوین یک چهارچوب نظری ترکیبی، شامل نظریه‌های الکساندر ونت در رابطه با ساخت‌یابی هویت و همچنین نظریه‌های جوزف نای در رابطه با خاستگاه و منابع قدرت نرم، به این پرسش کلیدی پاسخ داده شود که استثنانگرای آمریکایی چه نقشی در شکل‌دهی به الگوی قدرت نرم در آمریکا دارد؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، چگونگی بهره‌گیری از قدرت نرم در آمریکا برآمده از چگونگی فهم رهبران این کشور نسبت به هویت ملی و نقش آمریکا در عرصه بین‌المللی است؛ فهمی که با توجه به مؤلفه استثنانگرای آمریکایی، مؤلفه الگوهای مختلفی برای کاربردی‌سازی قدرت نرم آمریکاست. رهبران سیاسی آمریکا را می‌توان در چهار سنت سیاسی این کشور یعنی همیلتونیسم، ویلسونیسم، جفرسونیسم و جکسونیسم جایابی کرد. تلفیق این دسته‌بندی با برداشت دوگانه‌ای که از استثنانگرای آمریکایی در قالب دو راهبرد مداخله‌گرا و انزواگرا حاصل می‌شود، به چهار الگوی کاربردی قدرت نرم یعنی «الگوی رسالت‌گرای منفعت‌محور»، «الگوی



رسالت‌گرایی ارزش‌محور»، «الگوی سرمشق‌گرایی ارزش‌محور» و الگوی سرمشق‌گرایی منفعت‌محور»، در دستگاه دیپلماسی امریکا می‌انجامد. الگوهایی که تأثیرگذاری متفاوتی در عرصه بین‌المللی داشته و در یک سطح قرار ندارند؛ از این رو می‌توان در پاسخ به پرسش اصلی مقاله تأکید کرد استثنانگرایی امریکایی به‌عنوان اصلی‌ترین مؤلفه هویتی امریکا، نقش تأثیرگذاری در تدوین الگوهای کاربردی قدرت نرم این کشور دارد. شناخت این نقش و الگوهای حاصل از آن می‌تواند نقشی راهبردی در تدوین سیاست‌های مناسب برای مواجهه با قدرت نرم امریکا داشته باشد.



## فهرست منابع

1. آدمی، علی؛ قرشی، سیده مهدیه (1394)، «افول قدرت نرم امریکا؛ شاخص‌ها و مؤلفه‌ها»، مجله سیاست جهانی، 4 (4)، صص 233-240.
2. دلیرپور، پرویز (1391)، «زوال قدرت نرم ایالات متحده امریکا»، مطالعات قدرت نرم، دوره دوم، شماره 7.
3. دهشیار، حسین (1386)، سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده امریکا، تهران: قومس.
4. دهشیار، حسین (1395)، «ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست‌ودوم.
5. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (1390)، «فناوری‌های قدرت در جنگ نرم»، مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، بهار 1390، شماره 1 (پیاپی 51).
6. رفیع، حسین؛ قربی، سید محمدجواد (1389)، «کالبدشکافی قدرت نرم و ابزارهای کاربردی آن»، مطالعات بسیج، سال سیزدهم، تابستان 1389، شماره 47.
7. ریسی دزکی، لیلا؛ درخشنده، مریم (1394)، «نقش و جایگاه حقوق بشر به‌عنوان قدرت نرم در سیاست خارجی امریکا»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال هشتم، شماره 32.
8. زهرانی، مصطفی (1392)، بررسی انتقادی سیاست خارجی امریکا، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
9. سعیدی، روح‌الامین (1389)، «بررسی نقش فرهنگ به‌عنوان ابزار قدرت نرم با تأکید بر قدرت نرم ایالات متحده امریکا»، رهاورد سیاسی، سال هفتم، شماره 28 و 29.
10. طباطبایی، سید محمد؛ سیفی، یوسف (1391)، «استراتژی کلان امریکا در خاورمیانه: میدانی برای تعامل قدرت سخت و قدرت نرم»، مطالعات روابط بین‌الملل، 5 (19)، صص 153-186.
11. عاملی، سعیدرضا (1395)، استثنائگرایی امریکایی، اروپا مرکزی و دیگری‌سازی مسلمانان، تهران: امیرکبیر.
12. کتابی، محمود؛ یزدانی، عنایت‌الله؛ رضایی، مسعود (1391)، «قدرت نرم و راهبرد هژمونیک‌گرایی امریکا»، دانش سیاسی، دوره 8، شماره 16.
13. کگلی، سی. دبلیو؛ ویتکف، او. آر. (1382)، سیاست خارجی امریکا (الگوها و روندها)، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: مرکز چاپ و انتشار وزارت امور خارجه.
14. کیوان حسینی، سید اصغر (1383)، «نرم‌افزارگرایی امریکا در صحنه عراق»، سیاست دفاعی، شماره 48.
15. مشیرزاده، حمیرا (1389)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
16. مطلبی، مسعود؛ فلاح‌نژاد، علی (1392)، «هویت‌های سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و دولت باراک

- اویاما»، فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات سیاسی بین‌المللی، سال پنجم، شماره 17.
17. نوروزی، بابک (1387)، «افول نومحافظه‌کاران امریکا در سیاست خارجی امریکا»، پژوهشکده مطالعات استراتژیک، گروه مطالعات سیاست خارجی، پژوهش شماره 11.
18. ونت، الکساندر (1384)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
19. Abbott, P (1990), *The exemplary presidency: Franklin D. Roosevelt and the American Political Tradition*, Amherst: University of Massachusetts Press.
20. Antikainen, T. (2016), *In Search of "Providence": The Notion of American Exceptionalism in the Rhetoric of the United States Presidents Gerald Ford and Jimmy Carter*, M. A. Theses. University of Helsinki. Faculty of Social Sciences.
21. Blau J. (2017), *The Paradox of American Exceptionalism*, in: *The Paris Agreement*, Palgrave, Macmillan.
22. De Tocqueville, A. (2002), *Democracy in America*, Trans, Harvey Mansfield and Delba Winthrop, Chicago: University of Chicago Press.
23. Dueck, C. (2006), *Reluctant Crusaders: Power, Culture, and Change in American Grand Strategy*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
24. Edwards, A. J. (2017), "Monsters to Destroy? The Rhetorical Legacy of John Quincy Adams", July 4<sup>th</sup>, 1821 Oration, *Journal of Contemporary Rhetoric*, Vol. 7, No. 1, 2017, pp. 34-52.
25. Friedman, L. & Mandelbaum, M. (2011), *America Really Was That Great*, Foreign Policy.
26. George, A. L., & Smoke, R. (1974), *Deterrence in American Foreign Policy: Theory and Practice*, Columbia University Press.
27. Gilmore, J. (2015), "American exceptionalism in the American mind: Presidential discourse, national identity and U. S. public opinion", *Communication Studies*, 66 (3), pp. 301-320.
28. Hallams, E. (2017), "From Crusader to Exemplar: Bush, Obama and the Reinvigoration of America's Soft Power", *European journal of American studies*, [Online], 6-1 | 2011, document 4, Online since 28 June 2011, connection on 16 September 2017. URL: <http://ejas.revues.org/9157>
29. Halper, S. A., & Clarke, J. (2007), *The silence of the rational center: Why American foreign policy is failing*, New York: Basic Books.
30. Hoffmann, S. (2005), "American Exceptionalism: The New Version", in: Ignatieff M. (ed.), *American Exceptionalism and Human Rights*, Princeton, NJ: Princeton University Press, pp. 225-240.
31. Holloway, C. (2015), *Alexander Hamilton and American Foreign Policy*, The Heritage Foundation. <http://www.heritage.org/political-process/report/alexander-hamilton-and-american-foreign-policy>
32. Hopf, T. (2000), "The promise of constructivism in international relations theory", In: Linklater A (ed), *International relations: critical concepts in political science*, Vol. IV, Routledge, London.
33. Kagan, R. (2016), "Trump Marks the End of America as World's 'Indispensable Nation,'" *The Financial Times*, November 2016, <https://www.ft.com/content/782381b6-ad91-11e6-ba7d-76378e4fef24>.
34. Kaplan, L. S. (2013), *Entangling Alliances with None: American Foreign Policy in the*

- Age of Jefferson*, Kent State University Press.
35. Khalilzad, Z. (2016), "The Emerging Trump Doctrine?", *National Interest*, <http://nationalinterest.org/feature/the-emerging-trump-doctrine-17176>.
  36. Kissinger, H. A. (2001), *Does America Need a Foreign Policy? American Foreign Policy in the Twenty Century*, New York: Simon and Schuster.
  37. Kratochwil, F. (1989), *Rules, Norms and Decisions: on the Conditions of Practical and legal Reasoning in International Relations and Domestic Affairs*, Cambridge, Cambridge University Press.
  38. Kubalkova, V. (2001), "Foreign Policy, International Politics, and Constructivism", in Vendulka Kubalkova, *Foreign Policy in a Constructed World*, Armonk, NY: M. E. Sharpe, pp. 15-37.
  39. Lukes, S. (2007), "Power and the battle for hearts and minds: On the bluntness of soft power", in: *Power in World Politics*, pp. 83-97, Routledge Taylor & Francis Group.
  40. Mazlish, B., Chanda, N., & Weisbrode, K (2007), *The paradox of a global USA*, Stanford, Calif: Stanford University Press.
  41. McCrisken, T. B. (2003), *American Exceptionalism and the legacy of Vietnam: US foreign policy since 1974*, London, UK: Palgrave Macmillan.
  42. McDougall A. W. (2017), *20th-century international relations*, Encyclopedia Britannica, Encyclopedia Britannica, Inc. <https://www.britannica.com/topic/20th-century-international-relations-2085155/Peacemaking-1919-22>
  43. Mead, R. W. (1999), "The Jacksonian Tradition", *National Interest*, No. 58
  44. Mead, R. W. (2013), *Special Providence: American Foreign Policy and How It Changed the World*, Hoboken: Taylor and Francis.
  45. Mead, R. W. (2017), *The Jacksonian Revolt, Foreign Affairs*, <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2017-01-20/jacksonian-revolt>
  46. Mendis, P. (2010), *commercial providence: The secret destiny of the American empire*, Lanham, Md: University Press of America.
  47. Nash, G. J., (1969), *The Conservative Intellectual Movement in America Since 1945*, New York: Basic Books.
  48. Nye, J. S. (1990), "Soft Power", *Foreign Policy*, 80, pp. 153-171.
  49. Nye, J. S. (2002), *The Paradox of American Power: Why the World's Only Superpower Can't Go it Alone*, New York: Oxford University Press.
  50. Nye, J. S. (2004), *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
  51. Nye, J. S (2005, December 29), "The Rise of China Soft Power", *Wall Street Journal Asia*. [http://belfercenter.ksg.harvard.edu/publication/1499/rise\\_of\\_chinas\\_soft\\_power.html](http://belfercenter.ksg.harvard.edu/publication/1499/rise_of_chinas_soft_power.html)
  52. Nye, J. S. (2006, February 23), "Think Again: Soft Power" [http://www.foreignpolicy.com/articles/2006/02/22/think\\_again\\_soft\\_power](http://www.foreignpolicy.com/articles/2006/02/22/think_again_soft_power)
  53. Nye, J. S. (2007), "Notes for a Soft Power Research Agenda," in Felix Berenskoetter and M. J. Williams, eds., *Power in World Politics*, London: Routledge.
  54. Nye, J. S. (2008), *The Powers to Lead*, New York: Oxford University Press.
  55. Nye, J. S. (2011), *The Future of Power*, New York: Public Affairs.
  56. Onuf, N. (1989), *World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations*, Columbia, SC: University of South Carolina Press.
  57. Perkins, B. (1993), "Creation of the Republican Empire", in: *The Cambridge History of American Foreign Relations*, Vol. 3, ed. Warren Cohen, New York: Cambridge University Press.
  58. Philips, A. (2007), "Constructivism" in Martin Griffiths, *International Relations Theory*

- for the 21 Century*, London and New York: Routledge, pp. 60-75.
59. Pillar, P. (2016), *Jeffersonian Exceptionalism*, National Interest. <http://nationalinterest.org/blog/paul-pillar/jeffersonian-exceptionalism-6414>
60. Restad, H. E. (2017), *American Exceptionalism: An Idea that Made A Nation and Remade the World*, New York: Routledge.
61. Ricard, S. (1994), "The Exceptionalist Syndrome in U. S. Continental and Overseas Expansion", in: *Reflections on American Exceptionalism*, ed. David K. Adams and Cornelis A. van Minnen, Staffordshire: Keele University Press.
62. Richard, F. (2000), "Strategy and the American Regime", *comparative strategy an International Journal*, Vol. 19, No. 4.
63. Rittberger, V. (2002), "Approaches to the Study of Foreign Policy Derived from International Relations", *Annual Meeting of the International Studies Association*, New Orleans.
64. Rosenberg, D. (1973), "Arms and the American Way", in Russett, B. M., & In Stepan, A. C., *Military force and American society*, New York: Harper & Row.
65. Russett, B. M., & Hanson, E. (1975), *Interest and ideology: The foreign policy beliefs of american businessmen*, San Francisco: W. H. Freeman.
66. Schellenberg, T. (1934), "Jeffersonian Origins of the Monroe Doctrine", *The Hispanic American Historical Review*, 14 (1), pp. 1-31. doi:10. 2307/2506136
67. Schlesinger, A. M. (1986), *The Cycles of American History*, Boston: Houghton Mifflin.
68. Stephanson, A. (1995), *Manifest Destiny: American Expansion and the Empire of Right*, New York: Hill & Wang.
69. Tucker, R. W. & Hendrickson, D. C. (1990), *Empire of Liberty: The Statecraft of Thomas Jefferson*, New York: Oxford University Press.
70. Tugwell, M. (1982), "The war of ideas and Ideals", in: Geoffrey Stewart- Smity, ed. *Global Collecton security in the 1980s*, London: Foreign Affairs Research Institute.
71. Tuveson, E. L. (1968), *Redeemer Nation*, Chicago: University of Chicago Press.
72. Waltz, K. N. (1979), *Theory of international politics*, Reading, Mass: Addison-Wesley Pub. Co.
73. Wendt, A. (1999), *Social theory of international politics*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
74. Winthrop, J. (1996), *A Modell of Christian Charity (1630)*, Retrieved from Hanover Historical Texts: <http://history.hanover.edu/texts/winthmod.html>



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی